فهرست مطالب

[اشاره 2](#_Toc525809844)

[مقدمه اول: تطور دانش فقه 2](#_Toc525809845)

[ثابت و متغیر در علوم بشری 3](#_Toc525809846)

[ابعاد متصور در تطورات فقه 3](#_Toc525809847)

[1. تطور در براهین 3](#_Toc525809848)

[2. تطور در موضوعات قدیم 4](#_Toc525809849)

[3. پیدایش موضوعات جدید 5](#_Toc525809850)

[4. استکشاف موضوعات جدید از متون 5](#_Toc525809851)

[مقدمه دوم: ارتباط علوم بشری با فقه 8](#_Toc525809852)

[اثرگذاری علوم بشری در محورهای دوم و سوم 8](#_Toc525809853)

[تأثیر دانش‌های بشری در تطور فقه 8](#_Toc525809854)

[تطبیق تطورات فقه در فقه تعلیم و تربیت 9](#_Toc525809855)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه روابط اجتماعی /مقدمات (تطور دانش فقه)

# اشاره

بحث ما در مورد فقه روابط اجتماعی است، همان‌طور که مستحضر هستید ما در حدود دو دهه در حوزه فقه تعلیم و تربیت بحث داشتیم، گرچه آن بحث تمام نشد، اما چون مسیرش تقریباً روشن شد، کنار گذاشتیم، وارد یک عرصه جدیدی می‌شویم.

فقه تعلیم و تربیت به‌عنوان یک باب و کتاب جدید فقهی پیگیری می‌شد که در حد مقدورات پایه‌ریزی شده و تکمیل آن با شکل‌های دیگری انجام خواهد شد، آنچه از این جلسه و امسال شروع می‌کنیم، فقه روابط اجتماعی یا فقه العشرة و المعاشرة است، این باب جدیدی است و سابقه دارد، به این معنا که یک متفرقاتی از این مبحث در ابوابی از فقه مطرح‌شده، مخصوصاً مثل مکاسب محرمه و امثالهم، اما سابقه ندارد، به این معنا که یک بحث منقحی به‌عنوان یک‌فصل یا یک کتاب معین و مشخص فقهی نداریم، ازاین‌جهت یک کار جدیدی است که از امروز به فضل الهی شروع می‌کنیم و پیگیری خواهیم کرد.

در مقدمه بحث و قبل از آنکه وارد مباحث و فصول و ابواب بشویم، چند مقدمه که توجه به آن‌ها مفید است، عرض می‌کنیم، بعضی از این مقدمات نسبتاً بعیده است و بعضی از آن‌ها مقدمات قریبه‌ای به این کتاب است.

درواقع ما اینجا یک کتاب جدید فقهی پایه‌ریزی خواهیم کرد، شبیه کتاب فقه تعلیم و تربیت، اینجا یک کتاب یا فقه روابط اجتماعی یا فقه المعاشرة و عناوینی از این قبیل پایه‌ریزی خواهد شد.

# مقدمه اول: تطور دانش فقه

مقدمه اولی که اشاره می‌شود این است که؛ نو سازی فقه و در حقیقت تکامل فقه معنایش چیست؟ و چه بخش‌ها یا نمادها و نمودها و فصولی دارد؟

اصل اینکه فقه ضمن اینکه دارای ثوابت است، یک دانش متحول و متطور است، شکی در آن نیست، آن‌قدر اصل مسئله واضح است، حتی اگر یک اخباری خیلی متصلب بر متون باشد و کمتر به مباحث عقل و امثالهم تأکید بکند، بازهم فقه یک اخباری، فقهی است که تطویر و تطور و تکامل پیدا می‌کند، چه برسد به مبانی دیگری که راه برای تطویر و تطور و تکامل و ارتقا و بالندگی و رشد فقه را خیلی باز می‌داند.

اصل اینکه فقه در یک مسیر تطور و تکامل هست و باید باشد، نباید در آن تردید کرد، ضمن آنکه در آن جهت هم هیچ تردیدی نیست که فقه یک ثوابت روشنی دارد و به لحاظ متدولوژی یک‌پایه‌ها و ارکان ثابت و مستحکمی دارد که آن تغییر و تحول نمی‌پذیرد، در منابع متون و خیلی از ارکان و عناصر دانش فقه ثبات دارد و اصول پایدار و ثابت در آن وجود دارد، مع‌ذلک بخش تطور پذیر و تحول‌پذیر فقه، بخش کمی نیست و ازاین‌جهت است که فقه یک دانشی است مثل بقیه دانش‌های بشری در مسیر رشد، بالندگی، توسعه، گسترش، البته مبتنی بر یک اصول ثابت خودش است، این یک مطلب روشنی است.

# ثابت و متغیر در علوم بشری

همه دانش بشری، هر چه که ذهن و عقل بشر در آن به کار گرفته بشود، طبعاً هم ثابت و هم متغیر دارد و در بعضی از علوم متغیراتش خیلی زیاد است و ثوابتش زیاد نیست، در برخی دیگر ثوابتش کم نیست.

در فقه هم ثوابت نسبتاً قابل‌اعتنا داریم و عناصر ثابت و بدون تطور و هم عناصر و اجزاء و بخش‌های کاملاً متطور و متغیر و تکامل‌پذیر داریم، بنابراین هم تحول و تغییر و هم تطور و تکامل در دانش فقه پیدا می‌شود.

# ابعاد متصور در تطورات فقه

مطلب دیگر این است که این تغییرات و تطورات و تکاملات فقه در چه ابعادی متصور است، در اینجا می‌شود به چند محور اشاره کرد:

## 1. تطور در براهین

محور اول، رشد فقه یا تغییر و تطور و تعالی فقه در حوزه استدلالات و براهین فقهی است، بدون اینکه موضوع در آنجا تطور یا تحولی یا تغییری پیدا بکند، کم یا زیاد بشود، در یک موضوع ثابتی که هزار سال قبل بوده، الآن هم هست، یک تطور و تحولی در دانش فقه پیرامون آن پیدا می‌شود.

تطویر و تطور گاهی به این است که نظر تغییر پیدا می‌کند، مثل ماء بئری که نظر از زمان علامه با ادوار قبل تغییر کرد، موضوع یکی بوده، الآن هم ماء بئر هرکجا باشد، همین است، با یک استدلالاتی آمد دیدگاه قبلی تحول و تغیر پیدا کرد، گاهی حتی تغییر در فتوا پیدا نمی‌شود، اما نوع استدلال خیلی متفاوت می‌شود، یعنی یک نظری که قبلاً بوده، مثلاً زمان شیخ مفید و شیخ طوسی برای اثبات آن نظر فقهی به یک شکل استدلال می‌شده، الآن هم همان نظر است، اما استدلال الآن با آن وقت خیلی متفاوت است، عمیق‌تر شده، تعدد و تنوع پیدا کرده است.

این تطور و تحول را در همه علوم ازجمله در فقه داریم که استدلالات تغییراتی پیدا می‌کند و رو به عمق و دقت بیشتری حرکت می‌کند.

بحوث فی العروة الوثقی مرحوم شهید صدر پنج جلد ظاهراً در طهارت است، همین مباحثی است که همه گفته‌اند، ایشان هم استدلالاتی می‌آورد، گاهی در یک مسئله‌ای شاید ده تقریر برای اثبات موضوعی می‌آورد که تقریباً مورد اتفاق است، اما با دقت‌های زیاد، استدلالات نو می‌آورد، البته گاهی در فروع و توابعش اثر دارد، اما در اصل مسئله نظر هزار سال قبل با الآن مثل هم هستند، اما استدلالات خیلی متحول شده‌اند، در دانش‌های دیگری هم هست، در اصول هم هست، «امر» دلالت بر وجوب می‌کند، هزار سال قبل می‌گفتند، الآن هم بیان می‌کنند، اما به چه صورت امر دلالت بر وجوب می‌کند؟ نوع استدلال خیلی فرق کرده است، به‌گونه‌ای که اگر کسی در آن‌وقت بوده و الآن سر از خاک بردارد، اگر استدلال‌های جدید راجع به دلالت امر بر وجوب را بخواهد بفهمد، باید مدتی وقت بگذارد و کار بکند، حتی اگر مجتهد آن زمان باشد، این‌قدر استدلال امروزه دقیق و عمیق‌تر شده است، این یک نوع تحول است که موضوع ثابت است و استدلالات متحول و متطور و متکامل شده است، گاهی تطور در استدلال و برهان موجب شده که در همان موضوع قبلی رأی هم تفاوت پیدا بکند، گاهی حتی رأی هم تفاوت پیدا نکرده است، اما خیلی استدلالات دقیق‌تر و برجسته‌تر و شفاف‌تر شده است، این نوع تطوری است که طبیعی است، در فقه مثل همه دانش‌های دیگر وجود دارد.

اگر در فقه هیچ تطوری در بسط ابواب و فصول و موضوعات جدید نبود، باز این تطور فقهی و مباحث فقهی و دانش فقه را ما شاهد بودیم.

## 2. تطور در موضوعات قدیم

نوع دوم این است که تطور از این ناحیه پیداشده که موضوعات جدید پیداشده است یا تطور و تحولی در موضوعات قدیم پیداشده، موضوع قدیم در عصر جدید یک وضع دیگری پیدا کرده است یا موضوعات نو اساساً پیدا شده است، این دو شکل دیگری است که موجب تطور و تحول و تکامل فقه می‌شود.

بنابراین نوع اول از تطور و تکامل فقه؛ تطور و تکامل در همان دامنه موضوعات ثابت است، در همان دایره موضوعات ثابت، فقه دچار تطور و تکامل از لحاظ استدلال شده است، استدلال حکم را تغییر داده یا نداده است. در نوع دوم از تطور فقهی، مواجه با یک تطوراتی در موضوعات و متعلقات هستیم، موضوع که اینجا ذکر می‌شود، اعم از موضوع و متعلق است.

 در پدیده‌هایی که فقه برای آن حکم تکلیفی یا وضعی قرار می‌دهد و کشف می‌کند، در همان پدیده‌های پایه که موضوع و متعلق است، یک تطورات و تحولاتی رخ‌داده است.

پس فقه مثل یک درخت رشد می‌کند، بالنده می‌شود، تعالی و تطور پیدا می‌کند، اما این تطور یک نوعش بر محور همان موضوعات ثابت است، نوع دوم بر محور تطور موضوعات است، موضوع تغییر می‌کند، همان موضوع قبل در عصر نو تفاوت دارد، خون در یک عصری یک حکمی داشت، الآن خون در وضع جدید که حفظ می‌شود و به‌واسطه آن انسان‌ها را نجات می‌دهند، یک چیزی دیگری شده است یا اعیان نجسه‌ای که قدیم بوده، الآن به شکل فاضلاب درمی‌آید، از آن‌ها استفاده می‌کنند، اینجا موضوعات تغیر و تحول پیدا کرده است.

## 3. پیدایش موضوعات جدید

نوع سوم این است که موضوعات جدید پیدا شده است، موضوعات قبلاً نبود، در عصر جدید این موضوعات پیدا شد، مثل بانک، بانک به این مفاهیم قبلاً نبود، بلکه چیز دیگر بوده است.

پول که الآن هست با قدیم فرق می‌کند، این‌طور نیست که موضوع قدیم در شرایط جدید قرار گرفته است، بلکه موضوع تازه‌ای است که پیدا شده است.

## 4. استکشاف موضوعات جدید از متون

نوع چهارم این است که خیلی از موضوعات است که در روابط اجتماعی ما است، گاهی بحث‌هایی که در قدیم بوده، در روایات هم حتی مطرح بوده است، اما فقه به آن‌ها خوب نپرداخته است، به‌گونه‌ای از کنار آن‌ها گذر کردند یا به آن‌ها توجه نداشتند یا چون روابطش در فقه و اخلاق روشن نبوده، می‌گفتند که اخلاق است.

به این دلائل موضوعات موجود در متون و منابع که از قدیم هم بوده است، محل توجه در فقه قرار نگرفته است.

در مقام استقراء تام نیستیم، حداقل جمع‌بندی عرض ما این است که؛ فقه همان‌طور که دارای عناصر ثابت و بسیار مستحکم لا یتغیر است، دارای عناصر متغیر و متطور و رو به پیش نیز است.

بنابراین تطور و تکامل این دانش به چند شکل متصور است:

1 – استدلال‌های در موضوعات و متعلقات ثابت، تطور و تحول پیدا می‌کند، نوع استدلال در فقه و سایر دانش‌ها تحول پیدا می‌کند، این استدلالات متطور و متحول و جدید، گاهی در همان موضوع ثابت لم یتغیر حکم را هم عوض می‌کند، گاهی حکم عوض نمی‌شود، اما استدلالات خیلی برجسته است.

2 – تطوری است که در فعل از ناحیه تطور موضوع پیدا می‌شود، یعنی موضوع قدیم در حال حاضر یک شکل جدید پیدا می‌کند، مثل خون و اعیان نجسه که در حال حاضر استفاده‌ای دیگر از این‌ها می‌شود.

3 – موضوعات جدید پیدا می‌شود، موضوعاتی که اصلاً سابقه ندارد و فقه در مقابل با موضوعات ناپدید قرار می‌گیرد و باید به آن‌ها پاسخ بدهد.

4 – استکشاف موضوعات جدید از متون است، یعنی موضوعات جدید نیست، موضوعات بوده، حتی متون دینی هم به آن پرداخته است، منتهی فقها در تنظیماتشان به آن توجه نداشتند، یک فقیهی به آن‌ها توجه می‌کند.

از هر چهار نوع در روابط اجتماعی داریم، نوع چهارم در فقه روابط اجتماعی خیلی زیاد داریم، مسائلی که در اخلاق بوده، در فقه هم به آن‌ها اشاراتی شده است، فقها به آن مطلب نپرداخته‌اند، برای اینکه می‌گفتند که چون این‌ها در اخلاق وجود دارند، پس اخلاقی هستند، با این بهانه‌ها یا تصورات مطالب مهمی که در منابع و متون دینی وجود دارد، در کتب اخلاقی بوده است، واقعاً هم هویت فقهی دارد، اما به خاطر بهانه یا تصوراتی که داشتند، به آن‌ها بی‌توجهی می‌شده است، درحالی‌که بالقوه این‌ها می‌تواند یک فقه بشوند، یک باب فقهی بشود.

این چهار تطوری است که در دانش فقه پیدا می‌شود، هر چهار نوعش هست، در هر نوع از آن‌ها هم دارای مطالب مختلفی است که اشاره می‌شود.

بنابراین تطور فقه از ناحیه تطور استدلالات در موضوعات ثابت، اعم از اینکه این تطور استدلال به تحول نظر منتهی بشود یا نه، دوم اینکه تطور فقهی ناشی از تطوری است که در موضوع پیدا می‌شود، موضوعات قدیم در وضع جدید شکلی نو پیدا می‌کند و موجب می‌شود که عنوان‌ها عوض بشود یا عنوان‌های ثانوی عارض بشود.

سخن در عنوان‌های اولی و ثانوی فراوان است.

نوع سوم؛ پیدایش متعلقات و موضوعات جدید است و نوع چهارم؛ توجه به یک موضوعات و منابع و متون پیرامون آن‌ها که مغفول بوده است و به آن توجه نشده است.

در چند فقه جدید یا ابواب نویی که پیگیری می‌کنیم، بعضی از آن‌ها از رنگ شکل چهارم برجسته است، حداقل این چهار عاملی است که موجب تطور فقه می‌شود و دانش فقه را به جلو می‌برد و باید به جلو بُرد.

در عامل سوم که پیدایش موضوعات جدید باشد، طبعاً مقول به تشکیک است و شکل‌های متفاوتی دارد، گاهی موضوعات جدیدی که پیداشده، موضوع با یک عنوانی از عناوین کلی کتاب‌های موجود فقهی ربط دارد، یعنی با همین طبقه‌بندی رایج فقه ما که این موضوع مقایسه می‌شود، مشاهده می‌شود که یک موضوع جدید با این بحث ربط دارد، مثلاً پول با بیع ربط دارد، بانک داری با آن ربط دارد گاهی موضوع جدید و نویی است که در ابواب موجود نمی‌گنجد، باید بابی برای آن تأسیس کرد.

قسم سوم طیفی از حالت‌ها دارد که موجب تفاوت در نوع مواجه ما با آن مسئله می‌شود.

سوال: شاید چون پایه احکامی که در فقه وجود دارد الزامیات است و پایه فقه روابط اجتماعی عمدتاً مستحبات و مکروهات است از این جهت بوده که در فقه بدان پرداخته نشده است.

جواب: صغراً و کبراً این مطلب محل کلام است. اولاً: کسی نگفته است که احکام استحبابی و کراهی را از فقه بیرون ببریم. دوماً: مستحبات و مکروهات مثل واجبات و محرمات بسیار فرهنگ‌ساز و اثرگذار است، در منظومه کلانش گاهی شاید عناوین الزامی بر آن‌ها عارض بشود و درهرصورت به قرارداد مانعی ندارد که شما بگویید که مستحبات و مکروهات را در فقه بحث نمی‌کنیم، بلکه در اخلاق بحث می‌کنیم، عیبی ندارد، منتها نوع استدلالات را در اخلاق باید اعمال کنید. وقتی می‌خواهید که مستحب و مکروه را مستند به شرع بکنید، باید عین واجبات و محرمات بحث دقیق اجتهادی انجام بشود، مستحبات و مکروهات همه حکم الهی است که باید در خود فقه مطرح بشود.

ضمن اینکه در فقه تعلیم و تربیت که دو دهه بحث کردیم انواع احکام واجب و حرام وجود دارد، البته مستحب و مکروه هم زیاد است. در فقه روابط اجتماعی هم انواع واجبات و محرمات وجود دارد، اصلاً اختصاص به مستحبات و مکروهات ندارد، فقط به این دلیل است که چارچوب‌های فقهی‌مان درست تنظیم‌نشده، این‌ها همه رها است، درحالی‌که خیلی هم نقش دارد، خیلی هم در شکل‌گیری زندگی و سبک زندگی و تعامل بشر و امثالهم مهم است.

# مقدمه دوم: ارتباط علوم بشری با فقه

طبعاً در مقدمه دومی که مطرح می‌کنیم، باید به این نکته هم توجه داشت، مقدمه دوم این است که همه علوم بشری، خواه انسانی یا غیرانسانی، طبعاً یک نسبتی با فقه برقرار می‌کنند، هم علوم و دانش‌های بشری، در همه علوم؛ علوم پایه، فنی، مهندسی تا علوم انسانی و هم فن‌آوری‌هایی با این امور مرتبط است.

علوم و فن‌آوری‌ها با فقه وثیقاً در ارتباط است، هم خود این دانش‌ها و نظریات که در این دانش‌ها مطرح است، هم وقتی‌که بخصوص این دانش‌ها مبدل به یک فراورده‌ای می‌شود و به فن‌آوری تبدیل می‌شود.

فن‌آوری که در اینجا ذکر می‌کنیم، منظور فن‌آوری سخت‌افزار نیست که ماشین و هواپیما و امثالهم هستند، بلکه به فن‌آوری‌های نرم هم تکنولوژی می‌گویند، یعنی روش‌ها و سبک‌هایی که بر اساس این علوم پیدا می‌شود، مثلاً علم مهندسی و پزشکی، هم یک فن‌آوری‌های سخت ایجاد می‌کند، هم در چیزهای نرم زندگی و سبک‌های زندگی تأثیرگذار می‌شود و تولید یک سبک‌ها و شیوه‌هایی از زندگی می‌کند.

# اثرگذاری علوم بشری در محورهای دوم و سوم

بنابراین همه علوم بشری، اعم از انسانی و غیرانسانی، در محورهای دوم و سوم اثرگذار هستند، گاهی حتی در چهارمی هم اثرگذار هستند، یعنی علم پیشرفت کرده، وقتی انسان به متون برمی‌گردد، مشاهده می‌کند که چیزهایی بوده که از آن غافل بوده است، مثلاً روابط میان فردی که روانشناسی به آن توجه و اهتمام کرده است، خود آن ذهن ما را فعال می‌کند که وقتی به کتاب العشرة مراجعه می‌کنیم، مشاهده می‌کنیم که روابط میان فردی چقدر مطالب دارد، اگر روان‌شناسی این کار را نکرده بود، این‌طور ذهن من فعال نمی‌شد، اما این علم ذهن من را فعال کرده است، که فعال‌سازی‌های غیر روشمند سطحی نبوده است، همچنین جامعه‌شناسی راجع نهاد خانواده و امثالهم.

بنابراین در مقدمه قبل بیان کردیم حداقل چهار محور در تطور فقه داریم که سه محور آخر آن ناشی از تطورات در موضوعات بود.

# تأثیر دانش‌های بشری در تطور فقه

در مقدمه بعدی با توجه به مقدمه اول و توجه به ظرائف آن بیان می‌کنیم که تطوراتی که در دانش‌های بشری رخ می‌دهد، می‌تواند سه محور را فعال بکند، خواه محور تغییر موضوعات قدیمی یا نوپدید، حتی محور چهارم که یک پیشرفت علمی در یک حوزه از علوم انسانی، اجتماعی و جای دیگر، ذهن را فعال می‌کند که بیشتر سراغ متون برویم و حتی نقاط مغفولی در متون وجود دارد که الآن با همه احتیاطات فعال می‌شود.

هر یک از مقدمات در فلسفه فقه جای بسط زیادی دارد، در پروژه‌های فلسفه فقه دوستان کار می‌کنند، حتماً این‌ها قرار دارد و إن شاء الله به آن خواهیم پرداخت، اینجا خواستیم تصویر کلی را بیان کنیم.

سوال: در قسم اول هم که تطور در نوع استدلالات باشد نیز دانش‌های بشری می‌تواند تأثیرگذار باشد.

جواب: بله البته که چنین است. در نوع استدلالات هم می‌تواند اثرگذار باشد منتها در نوع دوم و سوم و چهارم بیشتر واضح است.

# تطبیق تطورات فقه در فقه تعلیم و تربیت

برای نمونه اگر بخواهیم همین دستگاهی را که اینجا در چند مقدمه تبیین کردیم، در فقه تعلیم و تربیت بگوییم، همه‌اش در آنجا مصداق دارد، ما در فقه تعلیم و تربیتی که سال‌ها به آن پرداختیم، هم بعضی از مسائلی که از قدیم مطرح بوده، تغییر استدلالات را پیدا کرد، هم در موضوعات قدیمی بود که امروز جایگاهش متفاوت در عناوین اولی یا ثانوی شده است، مثلاً تنبیه، تشویق، خیلی موارد بوده که قدیم بوده است، امروز یک وضع دیگری دارد.

هم در نوع سوم موضوعات جدید که مطرح است، مثلاً بحث بازی که مطرح می‌شد، یک بخش‌هایی از بازی‌ها، بازهای قدیم بود، اما یک‌چیزهای جدیدی در بازی مطرح بود که در حوزه تعلیم و تربیت موردتوجه قرار می‌گرفت و خیلی از محورهای دیگر که موضوعات جدید دارد.

چهارم هم مصداق داشت، یعنی با این پیشرفت‌هایی که در علوم تربیتی رخ داده بود، وقتی انسان به متون برمی‌گشت، مشاهده می‌کرد که خیلی چیزها است که چون ذهن پیشرفت نداشت، نمی‌توانست از آن مطالب که مورد منظور بوده اصطیاد بکند، البته در همه‌اش با روش اجتهادی جلو می‌رفتیم.

یک حدیث صحیح و موثق داشتیم که **﴿مَن کانَ عِندَهُ صَبِیٌّ فَلیَتَصابَّ لَهُ﴾**[[1]](#footnote-1)، در چندین سال قبل این روایت با توجه به بحث‌های جدیدی که مطرح می‌شد، خیلی مسائل از آن استفاده می‌شد، یعنی هر چهار مدل وجود داشت، در مقدمه بعد گفتیم که علوم تأثیرگذار در این تطورات است که علوم تربیتی و دانش‌های وابسته به تعلیم و تربیت اثرگذار بود، برای اینکه ما به سمت یک کتاب و باب نو در فقه برویم.

با توجه به مقدمات ذکرشده، در فقه روابط اجتماعی هم مواجه با همه انواع که ذکر کردیم، هستیم.

1. - وسائل الشیعه/ ج ۱۵/ ص ۲۰۳. [↑](#footnote-ref-1)